مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

[illegible] و سیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص قیس مدار المہام سرکار رامپور نے

عجائبات ذخیرہ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی سلیس میں

ترجمہ کیا اور واسطے شائقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار چہارم ۱۸۹۳ء

مطبع نامی منشی نول کشور میں مطبوع ہوا

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه و سلم می گوید سراپا عصیان محمد عثمان عفی عنه که چندگاهی که سوای تدوین این کتاب در سر هم افتاد باد خار کتب جمله علوم و فنون و ترجمه آن از لسانی بلسانی می پرداختم اگرچه اتمام هر کار باعانت پروردگار مسلم روزگار است الا در تلفات و ترجمات آن اندکی رانیست مجال انکار بدین قیاس از جناب احدیت معونت بر وقت مناسب اشتیاق این هیچمدان بهم رسید مصداقش اینکه درین ایام بمطالعه نسخه موسوم به ذخیرهٔ اسکندرانی موفق گردیدم نسخه دیده از عجایب فنون غریبه مملو و از غرایب رموز عجیبه مشحون که تا امروز خازن روزگار از نظر اغیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود را در اوراق آن نگاشته دیده خرد و بینش مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه مندرج و الفاظ مغلق و لغات دقیق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادرهٔ روزگار گردیده ازین باعث اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که ناظورهٔ دلفریب را از نقاب حجاب بیرون گردانم تا سایر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال باکمالش مفید و کامیاب شوند

الحمد لله که بیمن الطاف الهی بانک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیب عروس زمانه تا چنان نجاهات ثلث لشفشو معتصم بالله بعد از فتح عموریه استماع نمود که در آن نواحی درسیست قایم و حشمی

عظیم منسوب با اطلیوخوس که تلمیذ اسکندر ذوالقرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی دران دیر ساکن شده
بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزی از آلات و آثار انبیاست علیهم السلام
و اطلیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق از ملوک روم و ایران گرفته
و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنه آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب آن نهضت ننماید
و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده چون عقیده مردم آن بود که بعض آثار انبیا مخزون آن بیت است
لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار رسولی با صاحب دیر فرستاد
اخبار نموده که مرا اراده فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنیم که سبب محافظت آن چیست زیرا که اگر مال
یا کتب حکمت دران محفوظ است فائده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول آن باعث استغنای
درویشان و انتفاع اهل ادب باشد و حالا مستحق آن منتظم ... به مهلت خواستند تا بعرض ملک روم
رسانیده جواب نویسند چون از آن طرف جواب شافی نیافتند ... ... معتصم
بتکرار رسل کار بر ایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و وثیقه نمودند که از تغییر دین و قتل نفس ایشان را
مصون دارد تا فتح دیر نمایند معتصم بالله بعد از عهود عبدالملک بن صاحب و علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد
مهندس را فرستاد و امر به تفتیش احوال آن دیر و تفحص اشیائی که در انجاست نمود ایشان بدیر در آمدند
چندانکه تجسس نمودند چیزی دران دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند که اگر اقفال ملوک روم و یونان
بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفای ... فی الواقع حیله انگیخته اند چون عزم انصراف
و اراده مراجعت بامیر خود نمودند تا آنچه بمشاهده در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت
ای قوم این خانه را اطلیوخوس عبث بنا نکرده و صاحب ما بمحض اینکه بگوییم درین خانه چیزی
نبوده راضی نخواهد شد فکری تمام و اندیشه تام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر
من خطور میکند آنست که سطح اعلای این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست مخفی و سریست
پنهان بعضی گفتند سبب استحکام این بناست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی
بایستی که تمام حائطهای دیر چنین بودی زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشیید و استحکام جمیع حائطها
نموده گفتند ترا درین مقدمه رای قوی تر است پس چون صحن دیر را مساحت کردند سطح اسفل
او را ده ذرع یافتند و اعلی را دوازده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا مساحت

نموده حقیقت آنرا با میر خود عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و
این چنین بنا را بی سود منهدم ساختن خالی از عجبی نیست زیراکه از ملوک نیکو نشد که بنای سلف را خراب
کند باعث عداوت تخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم باشد در خواب
دید که مامون بالله میگوید که یا اخا منهدم گردان این بنا که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که
علم ارسطو و علم هرمس اکبر دران است درین دریست معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد مهندس
را طلب نموده حکم بهدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس
بقصد هدم آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائطا دیر را ابتدا خفتند
چیزی از هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم
کس فرستاد که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع به حفر نمودند آثار صندوقی ظاهر شد
از مس و قفل آهنی بر او مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند
صندوقی دیگر از اندرون او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای بر او مستحکم کرده و کلید بر در او آویخته
با زنجیر طلا و در کنار آن صندوق کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح
گردانیدند دران کتابی یافتند که اوراق و صفحات او تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت
نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره
و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود و در هر ورقی دوازده سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط
رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ
صندوق بود اینست که

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون
و محفوظ داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی جریدهٔ
حیات او تحریر نمود و ایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود و خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت
آباد عالم نور و بقا رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت لقای سرمدی که سا

مقربان خوردهٔ جبروت وجمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت در آرزوی ادراک قطرهٔ ازان سرا پا حیران
هستند ریان وسیراب گردانند وانقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهرهٔ از نعیم
جاودانی آن جهانی بردارد و با آخر حیات خودش خواست که دُرر فاخره ولآلی باهره در دست جهلا وارباب
غفلت واصحاب بطالت نیفتد که لعب اللاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین دُریست تابنده ونیکو
ترین گوهریست ارزنده که امتعهٔ دنیا وعقبی بازای او بوزن همسنگی نمی نماید بنابرین حفاظت علوم از
اجنبی طبعان واجب وصیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است ازینجهت دران که
مخزونی ساخته کتاب را دران بوضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید واز جهلهٔ نامحرم مصون ماند وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق واخفای این گنج دران در طالع سنبله بوده که طالع
در برج سنبله مقیم وقمر متصل بعطارد در برج جوزا وزحل در جدی بوده وشکل فلک مسعود بوده اختیار وقت
صعوبت ودیعت این کتاب آنقدر صعوبت اخراج آن بوده واگر احیاناً اخراج دست دهد پادشاهی را
میسر شود که محب حکمت ومستحق این عطیه وارزندهٔ این کرامت باشد ووضع این کتاب بدان صندوق
بهیئت لوحی بوده وحروف آن بخط یونانی در وی منقوش از اقلیدوخوس که ملک حکمای دانشمند ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانی است گفته که چون اسکندر را احساس شود که وقت رحلت وزمان ارتفاع عالم علوی از
عالم سفلی رسیده وهنگام ارتقا از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق را اخفا کنم
تا دست تصرف نا اهلان بآن نرسد زیرا که چیزی از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده مبادا
که او را تغییری وتبدیلی شود اقلیدوخوس گوید زینهار شما نگمان کنید که الف نیست مرا سبب آنکه درین کتاب بجز
مشائیم دنیوی یا مسالک ملوک نخواسته که دیگری برو مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی پنهان نمود که چیزی را
نفائس دنیوی تعلقی وتعشقی باشد تا از فنا وانعدام وجود وفوت زخارف دنیا انقباضی وانبساطی بر وی
طاری شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بود بعد زمانی که این علم بنا مستحق رسد وسبب تضییع آن شود وچون
از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بجا آوردم وفرض عین دانستم ومخالفت او را باعث خود شوم از
عظیم پنداشتم پس این صندوق را اخفا کردم چنانچه [illegible] درین موضع ودیعت نهادم [illegible] طولی [illegible]
و [illegible] این کتاب [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] مقامات [illegible]

نمود و حقیقت آنرا با میر خود عرض نمودند امیر گفت میترسم که چنین بنای را خراب کنم و در آن چیزی نیابم و
این چنین بنا را بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیرا که از او کی نیکو شد که بنای سلف را خراب
کند باعث عداوت و تخصیص وقتیکه موسوم با آثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم باشد در خواب
دید که مامون بالله میگوید که یا اخا منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که
علم ارسطو و علم هرمس اکبر در آن ست درین وقت معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد سندی
را طلب نموده حکم به هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با سپاه صد کس
بقصد هدم آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آن روز حائط دیر را ابتدا خفتند
چیزی از هدم حائط ظاهر شد محمد بن خالد فی الجمله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد و معتصم
کس فرستاد که اساس آن حائط را از بیخ و بن برکن چون شروع به حفر نمودند آثار صندوقی ظاهر شد
از مس و قفل آهنی بر او مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند
صندوقی دیگر از اندرون او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای مستحکم کرده و کلید در او آویخته
با زنجیر طلا و در کنار آن صندوق کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح
گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت
نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیر و
عدد اوراق آن سیصد و شصت بود و در هر ورقی دوازده سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط
رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ این حال مترجمین را امر فرمود که حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ
صندوق بود اینست که

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون
و محفوظ داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی صحیفهٔ
حیات او تحریر نمود و ایادی تقدیر سررشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود و همت خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت
آباد عالم نور و بقا رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقای سرمدی که سائر

معتصم بالله او را از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرموده بکرات و مرات با علما و هر جهات مقابله کنانید تا یقین
هم شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم و ترتیب خود اصلا تغییری و تبدیلی نیافته
معتصم بغایت مبتهج شد محمد بن خالد را بانعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

ابتدای اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات باوست و از و بظهور آمده عالم نور و تاثیر و فعال
استحاله و تغییر و علت کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک اوست و از جلائل قدرت اوست که نقوش خاشعه و
عقول لا تعد از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع مکونات و احداث کل موجودات جلوه
از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان است چنانچه اضواء اشعاعیه از
کثائف جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمالی نسبت باو نقصانست
و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب است زیرا که اطلاق القاب و صفات بر ذات وحدانیت نزد ارباب
تحقیق جائز نیست و قوت بشریه در تحمید قادر بیش ازین نیست که گوید هو و الا هو

سبب تالیف این کتاب

ارسطاطالیس با سکندر ذو القرنین فیلقوس گوید ایها الملک بعزة الله و منه رفیع تو و بجلائل
مقامی که نفس ارفع تر انحلی بحلیل کمالات و در آن مقام متمکن میبینم و باستکمال فضائل کمال
و اشتمال جمله صفات ملوکیه که قوام زنده و زینده آن بوراثت علم حکمت سماویه هستی که ودیعت
نموده است آن حکمت را هرمس کبیر (حضرت ادریس ۱۲) در سرب حجری وقتی که دانسته آنچه خواهد شد از حال خلائق و
مآل ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان برای استخراج آن از سرب حجری احدی قادر نبوده الا بلیناس
و من از و اخذ کردم و استفاده آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی
ملک رسانیدم وقت اول خروج ملک از مقدونیه و ملک مکرر از من طلب آن نموده تشریح
و تالیف آن امر فرمود چون ملک را بر شکلی که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم
بعلل و عسی تاخیر مینمودم تا وقتیکه بر آن مطلب ظفر یافته ملک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم چنانچه
انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فواید آن برداشته معزز و مکرم و اردوان و صیت

از خط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر است و بدین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل از اول باشد
بنابران لون اهل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود لیس اعتدال
امزجه و مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه در این اقلیم بنهایت اعتدال است چه شمس از سمت الراس
سکان اقلیم رابع نه بسیار دور است و نه بسیار نزدیک بنابرین اقلیم رابع معدن تولید اشخاص فاضله
و صور جمیله و حکما و ذوی العقول و علما و مستنبط دقایق شده اقلیم خامس تاثیر شمس در و اقل است از
اقلیم رابع بنابراین تولید برف و یخ در این اقلیم شود و طبایع سکان او قلیل النضج باشد از رابع اقلیم
سادس و سابع امزجه سکان این هر دو در کمال نضاجت است دلیل بران غلبه برودت و رطوبت
امزجه و بیاض الوان و زرقه عیون و عدم سطبری شعر و جعده ایشان است و از روی استدلال باعتدال
ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بنهایت ابعد است از ایشان و اثر
اشعه در ان اراضی در غایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود الیشان [illegible] از سمت الراس
سکان ایشان [illegible] شمس را با سکنهٔ سادس و سابع [illegible] باشد تا تبدیل هوا و تغییر
مزاج ایشان [illegible] آید بلکه بعض از اوقات ایشان شتا است لهذا اختلاف اشکال و در خلایق باعتبار
افاعیل شمس است و این عظیم اسباب اوست اما اختلاف اخلاق خلایق تابع اختلاف امزجه ایشان است
مثل شجاعت و جبن و قتل و حرق نفس خود بدست خود از اهل اقالیم شمالیه و ثالث و رابع [illegible]
و [illegible] غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس است در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند اصلا
[illegible] باشد و ازینجاست که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مختصهٔ اهل اقلیم رابع اهل اقلیم شمالیه
و جنوبیه [illegible] اما تاثیر شمس در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست [illegible]
سایر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضی نباتات در بعضی بلاد دون بعضی
از جهت قرب و بعد تاثیر اشعهٔ شمس است مثلا نخل در اراضی حاره [illegible] و لیمون [illegible] امثال انها
باشد در بلاد [illegible] این قیاس در اقلیم اول [illegible]
بلاد جنوبیه [illegible] اشجار و فواکه [illegible]
که تمامی این [illegible] از جریان مواقع شمس است باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انحطاط و کم
صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار [illegible] معادن

گذارند بعد ازش بشاخهای درخت سر او را باز بپوشند و پس از هفت روز در حوض دیگر بگشایند تا نفاذ
آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

فصل سوم
در استخراج آب ثالث مسمی بزعفراسیوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بیست درم نوشادر یک رطل و با یک صد و بیست رطل آب بپزند تا چهل
رطل ماند بهمین قاعده هفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ هفتم چهل رطل ماند از آتش بر آورده نمک
محرق سائیده چندان برو ریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعد ازش برابر وزن او آب ثالث سدس وزن آن
نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن اشخار
همه اجزا جدا جدا اصلاح نموده بهم آمیزند و از آب ثانی چندان برو ریزند که هفت بار مغمور شود بعد ازش
سر او را پوشیده مدت بیست و یک روز گذارند

فصل چهارم
در استخراج آب رابع مسمی بطرپاس

ترکیب بگیرند براده نحاس و براده حدید و براده رصاص سوده هم وزن و با سرکه شراب که مصعد باشد سحق
بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج بهم سوده اضافه نموده به آفتاب خشک کرده باهم
جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن مجموع زرنیخ احمر و ثلث وزن آن گوگرد زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا
آب یک و برابر مجموع صدف سوخته همه اجزا را اصلاح تمام نموده آب زعفراسیوس برو ریزند هفت بار
مقدار یک بالاسی او الیستد پس جنس آنش توجیه یا لسبه برابر سه حصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت
هشت روز بپوشند این آب بغایت قوی است مهلک قتال کل حیوان بمجرد لمس مس الحذر آن در دماغ
ضرر عظیم کند بنابرین هرمس علیه السلام فرمائید که مباشر عمل طرپاس را باید که اول پنبه تر کرده
کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب معفون محفوظ ماند خواص
در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بهر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت منفصل گردد ایضا
هر حیوانیکه در وی فرو رود بمقدار نصف ساعت آن اعضا منحل و گداخته گرداند ایضا اگر در چشم خفته
چکانند حدقه او گداخته شود و چنان که نداند که از کجاست ایضا اگر در گوش چکانند موجب تشنج و ...

خشک کنند بعد ازش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت برآورده کوزه را بشکنند درون کوزه چیزی
منجمد باید مانند زعفران آلوده آن مانند لون زعفران بود پس باید که او را یک روز کامل با بیاض بیضه
سحق کنند بعد ازش خشک کرده با سرکه یک روز بسایند پس از آن هفت بار به سرکه بسیار تیز شسته هفت بار
دیگر با آب صاف شسته بسایند و خشک کرده یک وزن آن زیبق اضافه نموده سحق کنند بعد ازش با نشادر
تصعید کنند چیزی بلون نقره برآید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود یک درهم او را
در بیست درهم نحاس مطهر اضافه کنند نقره خالص گردد

فصل دهم
در تلیین نحاس

سبب آن با اختلاف اشکال افلاک نتایج اعمال سلوک واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا [illegible]
هر عملی متعرض شده و آثار تحسین باید شد زیرا که اثر تحسین در رفته بعضی بعد زیاده تر اثر پذیرفته تا که
در وقت مباشرت مصالح صنعت آلات اطاعت نکند و اکثر مانع آید مگر وقتیکه او را با نقره خالص
ممزوج کنند سایر اعمال او از اول و آلات و دراهم از او حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد اول باید که او را
در آتش تیز کرده با آب ملین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیار کامل گردد صفت
آب ملین برگ پیاز و برگ درخت زرد آلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزو است و مجموع این
اوراق را در هاون کرده سه جزو شیر خر و سدس جزو آب شیرین در آن حوض ریخته سر او را چنانچه
گذشت به گل استحکام کنند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خر و آب گندنا و آب
عنب [illegible] اضافه آن نموده چهارده روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق را
[illegible] فشرده یک جزو نبیذ که یک سال بیشتر بر گذشته باشد ریخته در چاه تعفین بیست دیگر
دفن کنند بعد از آن [illegible] که مقطر از [illegible] انبیق شده باشد بر او اضافه کنند و در چاه تعفین
چهارده روز دیگر گذارند مدفون کنند و از آن زبل بعد ازش بیرون آرند این است آب ملین و این
اسرار کبیر است حفظ کن این را و نگاه دار صفت ماء الملین الاکبر
که هرمس کابلیاس خوانده بتازی یعنی آبی که یبوست از او بگیرند ریزه های سم اسب
و ریزه های سم خر نصف جزو و براده شاخ گاو میش ثلث جزو و براده شاخ بز ربع جزو

موقوعه گوشه که آفتاب کم افتد سرپوده بپوشند و هر روز سه نوبت حرکت دهند و بعد مدت اندر راه
جوش تمام آب بجوش دیگر بریزند و باتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاه دارند بعد ازش
بگیرند جیره عقرب و جعل و نمل چند انکه میسر شود و اگر تنها عقرب بدست آید بهتر است پس مجموع
یا عقارب تنها را کوفته باشند چلپاسه زنده و یک ضفدع جمع نموده بسبب که مقصد چند انکه
دو بار سه آید در ریخته بجوشانند تا ضفدع و وزغ پاره پاره شود بعده صاف کرده چند وسی
مقل و بنیاهی الشالیه اضافه نموده باتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را بروی
اضافه نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر شیر یک آن کرده باتش نرم بجوشانند تا غلیظ
گردد پس از ان در آفتاب گذارند تا خشک شود یک درم برای اهلاک کافی است ایلاوس
بگیرند پیاز عنصل ده رطل اوراق و اغصان الافیه سه رطل و بصل الذئب نصف رطل مجموع را کوفته
آمیخته بول اسپ چندان بریزند که از روی آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و نوبت آفتاب بگذرد باو رسد و آتش را صاف کرده باتش لینه بشکل قوام عسل آرند و در قدح
ریخته قدح دیگر برو پوشانید و در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتی از شیشه گذارند و بطریق
مذکور بالای هم طشت دیگر پوشیده زبل اسپ و خر چندان بریزند که هموار شود و مدت چهارده
روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغییر زبل داده چهارده روز دیگر
در ان زبل مدفون کنند همچنین نوبت بنوبت تغییر زبل داده مدفون کنند بعدش برآورده مدت چهل روز
با آفتاب گذارند تا خشک شود یا باتش نرم گذارند تا آب او تمام خشک شود مثقالی از ان
بیاشد در ده روز قیاثا بگیرند افاعی سر سپین کوهی ده راز آب دو عدد قطع کنند سر و ذنب
آنرا دور اندازند آنچه در جوف آنهاست مگر زهره را نگاه دارند که مقدار بیست رطل باشد و قطع
کنند هر یک را بمقدار ده ده درهم و در بیست رطل شراب نوشادر اندازند اخت بپزند تا
مهرا شود بعدش از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک مثقال
از ان بیک روز میکشد یا در اسپ اهلاک آن بدو طریق یکی شربا دوم آنکه

بنیزه یا کاردی یا پیکانی بمالند مجروحش بمیرد

ترکیب ده رطل اشنان اخضر را سحق کرده در بیست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب بنیزه ان

اجی اسارخشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در و ریخته با چوب انجیر حرکت دهند
تا خشک شود بعدش بست رطل آب در و ریخته بآفتاب گذارند تا ده رطل بماند آنگاه صاف کرده در حقه
نگاه دارند بعدش بستانند براده نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی و حدید و کبریت احمر نصف جزو مجموع
اجزا را به بول حمار یک شبانه روز سحق کنند بعدش محفوظ اول را بر و اضافه کرده خوب بسایند تا یکجا جزو شود
بعدش کنند اغصان لاعیه گیاه حشیش شیر پست هر یک نصف رطل کوفته در ان افگنند و مجموع
را در ظرفے کرده در چاه تعفین دفن کنند مدت چهارده روز و بطریق معهود بالاے آن بول کنند
بعدش بر آورده چنان فشارند که دست بآن نرسد و در ظرفے کرده نگاه دارند اثانا سیاوس
زهره افعی سه عدد و زهره گرگ و زهره کفتار هر یک هفت عدد و مراره کلاب و مراره خصانه که در
مقابر جاے دارد بگیرند و آن سه افعی را که زهره اند گرفته شده با اغصانه پاره پاره کرده در بست رطل
آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاه صاف کرده آب انشا را بوزن مراره هفت بار بر دارند و در و اندازند
بیزند و بسیار حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدمی و سه درم نوشادر با و مخلوط نموده بچاه تعفین
نهند بدستور مذکور و بعد از چهل روز بر آورده در ظرفے نگاه دارند مقدار چا شعیر ازان هلاک شود
در یک ساعت ستشالاس بگیرند بیش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب هفت عدد
خشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند و مراره افعی و مراره اسود سالخ و
مراره کلب و زهره کفتار و زهره یوز و زهره شیر گرفته با محفوظ اول مخلوط کرده در قدحی ریخته چهل روز
در چاه تعفین گذارند بعدش بر آورده در ظرفے نگاه دارند و شعیر ازان در همان روز هلاک
کند و اگر یکبار در یا شمشیر یا النده جروح هلاک شود و اگر شخصے بستا به لمس آن کند و نگاه دارد و تشنج
تشنج شود و بعد ساعتی هلاک گردد سیاطوس ده رطل اسقیل را نرم کوفته و لبن لاعیه
چندانکه بسیر آید بر و اضافه کنند و بارزیون یک رطل سقمونیا نصف رطل قلعی هندی ربع
رطل جمیع ادویه را کوفته باهم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر دو رطل و آب کرفس رطلے
و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل و
آب سیر دو رطل باهم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند و هر روز با چوب انجیر حرکت دهند پس
ازان بچاه تعفین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعدش بر آورده صاف کرده آب او را در ظرفے

انداخته و بتحت زبل مدت بست و یک روز دفن کنند بعدش بر آورده در کوزه نگاهدارند میباشد بطریق کبد و اسهال باستعمال یکمثقال **مسهل مهلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و خربق اسود و شحم حنظل و فرفیون از هر یک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه را کوفته در آب خیسانیده نوشادر ده درهم اضافه نموده یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشرده آب او را در ظرف چینی کرده با فتاب ضعیف نهند یا باتش نرم بجوشانند تا اشتف رطوبات شود و جوهر ادویه باقی ماند بعض ازین تنوعیه بقدر معمور سے ادویه بر وریزند و بگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند براده نحاس و براده حدید از هر یک پنجدرهم و سبز که مصعد سحق بلیغ نموده با پنجدرهم نوشادر یک شبانروز بامحفوظ اول بسایند و خشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل و سحق بلیغ نمایند و در ربع رطل آب پنجاه درهم زنجبیل و پنجاه درهم فلفل و دو درهم قاقله و بست درهم دارچینی خیسانیده بدست خوب مالیده صاف کنند و درین آب ربع رطل زعفران آمیخته یک شب دیگر گذاشته در آفتاب نهند تا خشک شود و دو درهم ازان بیک روز بخیند و میکشد **انار وس** افیون مصری خالص دو درهم کافور قیصوری دو درهم هر دو را باهم سحق بلیغ نموده نگاهدارند هر کس که بخورد ازان ساقط گرداند قوت او را و اطفای حرارت غریزی او کند و اگر جاهلی خلاف امور مفسده مقدمه نظر بحال ضعف و قوت کواکب نکرده با وقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نه بیند زیرا که قوت سمیات هر چند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات اسے دافع مضرت جمیع سموم

میانوس موجد آن معلاقیل بن قثیان است —

ترکیب حب الغار ده درهم سنبل الطیب چهار مثقال جنطیانا رومی پنجمثقال عروق کبر و عروق کرفس و بیخ سعتر بری و پوست بیخ درخت انار و پوست بیخ درخت رازیانه و بیخ سوسن کبود و زراوند طویل از هر یک سه مثقال و دارچینی و سلیخه و قرنفل و قاقله و قردمانا و زنجبیل و مویزج و مصطکی و زعفران از هر یک دو مثقال این همه را کوفته بیخته با دو وزن عسل گرفته معجون سازند یکنیم درهم جان بخش است **تریاق هرمس الکبیر**

ور آید ایضاً طلا و آهن را بتوتیای سائیده در آب چندبار غوطه دهند برنگ مس گردد ایضاً
اگر خیار بزرگی انتخاب کرده مغز درمیان آن را خالی کرده و خرما های خشک در آن نهاده
بسته کنند و بخرقه پیچیده اول بر یک آب اندازند و بعد دیگر خرقه بسته بالای تخته
خیار را بگذارند و بالای آن سرپوش نهاده چندان آتش کنند که خیار از بخار پخته
شود و خرما های خشک درمیان خیار خرمای رطب شده باشد ایضاً آب شور از کشیدن
تسریع انبیق شیرین و لطیف گردد

خواص سوم دربیان علم لیمیا استخراج او

ابعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلی الله علیه وسلم بشناس مفهوم التماس الخ الناس
محمد عثمان عفی عنه که این رساله مستطاب حیات اس از کتب کاملین فن ها مثل ... الرسم
وطلسمات طلم هندی و انیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکر بن وحشیه و غیره اخذ نموده مشتمل
یک مقدمه و پنج فصل ساختم

مقدمه
در تعریف علم لیمیا

بشنو علم لیمیا استخراج قوای فاعله علویات است با قوای منفعله سفلیات ای عبارت از
اسماء و طلسمات است که بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد فقط

فصل اول

حرز الملسمیه که جمیع امراض حلق را شفا دهد در گردن افعی کوهی خیطی از ابریشم بسته معلق گردانند
تا خنق شود آن خیط را در گردن صاحب خناق و خنازیر و غیره بندند بقدرت الله تعالی
فوراً شفا یابد و در استسقا اگر دیده مواد آن مرض به تحلیل رود مریض شفا یابد وطلسم [illegible] بالیوس
بایک در وقت شروع مشتری بساعت بگیرند رصاص چهل و هفت مثقال وزن
لطیف فوله ترتیب دهند و در وسط نجیب صفحه مقدار کف دست آدمی که وزن

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت دران صفحه نقش کنند و بوقت اتصال
قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود بندد تا زوال الم
انکه نگشاید و صفحه زنجبیله برابر موصوف وزن باشد

طلسم عسر البول را دفع کند وقت حلول مشتری بسعد پانزدهم سرطان بگیرد قلعی بیدرو
از بلور مثقال و اگر ... باشد ... ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل را ...
یا ... التریح ... باشد و بازوی مریض معلق آویزند

دندان پامال گردد
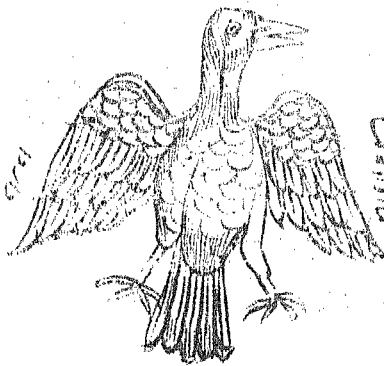
فصل دوم

در فنون مختلفه طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد چینی سی مثقال و از ان لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل طرفین و استوا نقش
بر ظاهر لوح صورت دو ثعبان که دم هر کدام مایل بسوی هم باشد بکشند و مابین هر دو این کتابت
نقش کنند و ۱۱۱ ط سے م ۵ ا و در بطن آن لوح کره در یک جسم او لابس است ثعبانی که سر او
همچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برای قطع جوشش
خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است آن اینست
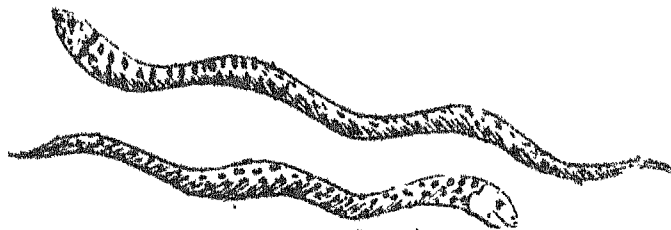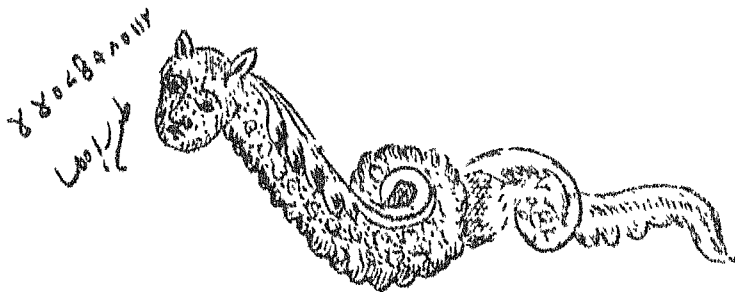
طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب آنچنانکه آمده

عقارب بگریزند باید که در دم عقرب این حروف نقش کنند ۱۵۱ ک ۱۲۱ ه
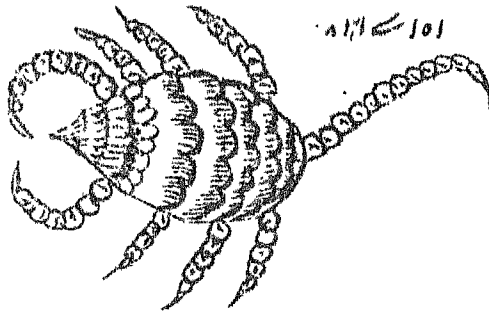
۱۵۱ ســ ۱۲۱ ه

طلسم حیات اسباب بلیناس بست صورت حیات بیجری یا فولاد یا حدید نقش کرده درمیان دیوار قلعه مستحکم نماید جمیع مارها از آن شهر بگریزند و مارگزیده نقش ر دبیند این صورت از سم نجات یابد باید که وقت نزول قمر به نقطه آخر قوس و طالع قوس در نقطه درجه این صورت را کشد

عـو ن ل و ماه و ه ســ

حالـ و لـه ۸ ۹

مـا صـم ۸۱ ۹ لـسـم ماه لـ سو ۱۲ و م

واگر این صورت را بشکل خاتم تیار ساخته بگلی یا ادویه مهر کنند آن ادویه منفعت دل باشد
و مارگزیده ازین گل یا ادویه بخورد فی الحال از سم او زائل گردد باذن الله تعالی
طلسم چهاردهم است مثقال حدید چینی مثل طویل المنقار صغیر الجثه طویل الرجلین ساخته و بر پشت
آن این حروف نقش کنند ۱۱۵۱۱ ست ۲۹ ح ۲۱۱۰ لیت ۹ و بر زیر شکم آن صورت
ملخی نمایند و بر تحت آن صورت این حروف نقش کنند مس ۱۹۵ و بر فوق جبه او این اشکال نقش
کنند الله المتوکل ابتداء عمل وقتی باشد که مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان
یا حوت و طالع برج مشتری باشد بعد اتمام چنین صورتی از حدید بسر دو پای آن میخ را ملحق
یا مسمار محکم گردانند بعد از ان در وسط آن ناحیه بنای عالی رفیع کنند بهیئت منار بلند
و در بلندی و ارتفاع آن چندانکه توانند سعی نمایند و این عمود را در ان بلندی نصب
کنند و حوالی آن بنا را بسنگ برآورده چنان محیط آن صورت نمایند که اثری از باد و باران
بآن صورت نرسد انشاء الله تعالی هرگز ملخ در آن ناحیه نماند و اگر شخصی بالای منار رود
چندانکه چشم او کار کند ملخ در ان جا نگذرد و خیره تا آنکه هرجا که آن منار مرئی شود منار دیگر
بسازند و بر بالای آن منار برآمده ببیند که تا کجا دیده میشود ملخ تا آنجا نرسد هیچ
بآن ناحیه نرسد همچنین اگر منارهای متعدد سازند هر یک از ان منارها حوالی خود را از دخول
ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست

طلسم سوم سکون ریاح ایجاد هرمس است چون بر وی مهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی
از شورش و مضرت دریا ایمن باشد و سلامت بساحل درآید و در ریاح شدیده از شکست باعمدا
گرا به گویند که بلیناس هنگام شکایت سکنهٔ مدینه حمص از شدت ریاح این طلسم بیاد آنجا ساخته
ریاحش را باعتدال آورد که تا این زمان بر جا است و وقت عمل آن مشتری در برج میزان باد لو
و قمر متصل بمشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند حجر اسم الحفر و از آن صورت آدمی
سازند قائم بر بالای کرسی و در یکدست او سپر بزرگ پوشند و در و سینه او جدا از ضماد و بدست دیگر
شمشیری باشد از میان حجرای مجموع این صورت با سپر و شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی
آن این حروف نقش کنند ١٣ سم ٥ ے الد اط سے اعے لکالعم کا ١ احسا المم
الح صحه ٥ص ٥سه ااصاصاه ا ما اسم ے اا الکسم ط ١١٢ ١٥١١ ١٥ ١٠ ١٠ ٩١ الحح ٩ سم
٧ حاند حاه حسد صورت این حروف نقش نمایند الله قلبه ام وسط ٩١ الح ١٩ ١١
حسه ٢ ٨ الحکم ١١٦ قلبی الحرسا سه ١٦ السلے و صورت اینست

و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند

بعد اتمام در وسط شهر با یا چیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم کرده اند که از مسطور ریاح و بدو آسیبی نه بیند ، اگر آن صورت صغیر بود گردش بنا کرده بپوشند تا از آسیب ریاح و غیره مصون ماند باذن الله تعالی ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

طلسم دافع تپ مثلثه و تپ ربع باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر بدرجه پانزدهم یا چهاردهم از برج سرطان از نقره خالصه خاتمی ساخته صورت سرطان در و نقش کنند و این حروف را بر دور آن ثبت کنند باذن الله تعالی تپ های مذکوره برطرف شود
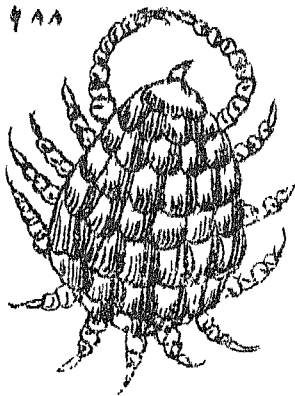
طلسم دفع تپ بلغمی وقتیکه مشتری بیش از پنجدرجه قوس سیر کرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه و تسدیس و ربیعان و زحل ناظر نباشد انگشتر خاتمی از قلعی و نقره مربع ساخته این صورت را مع حروف دران نقش کنند
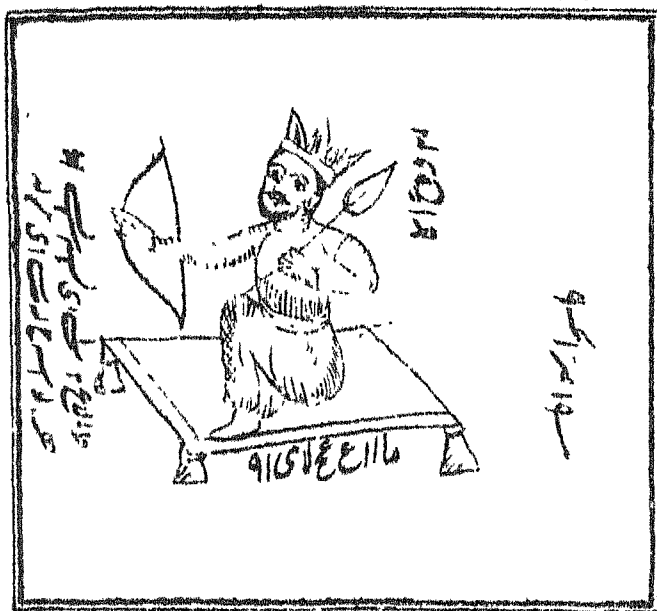
طلسم دفع تپ صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره و ساقط از مریخ باشد از سه مثقال نحاس و نقره ممزوج خاتمی سازند نگینه آن از سنگ عقیق باشد و این صورت گربه را با حروف دران نگین نقش کنند
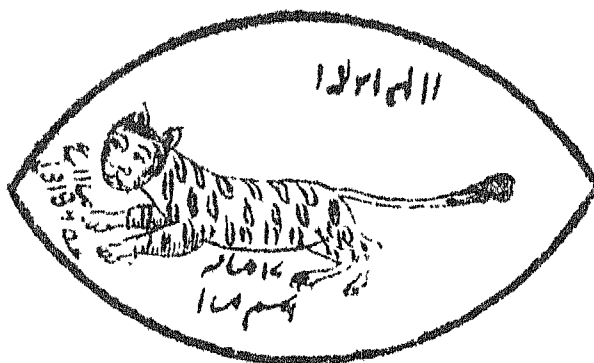
طلسم دافع حمی و قیہ موثرۂ اعضای اصلیہ وقت نزول مشتری بحوت و اتصال
او بقمر از برج سرطان از فضۂ خالص خاتمی ساختہ این صورت را در ان نقش کند و بعد اتمام
این خاتم را استعمال نماید باید کہ ابتداے عمل از وقت طلوع مشتری و انتہا تا وقت طلوع
برج حوت باشد و ہمچنین در اکثر اعمال این فن ضبطے بانظار و آثار کواکب واجب و لازم شناسد
تا عمل موثرہ تمام باشد
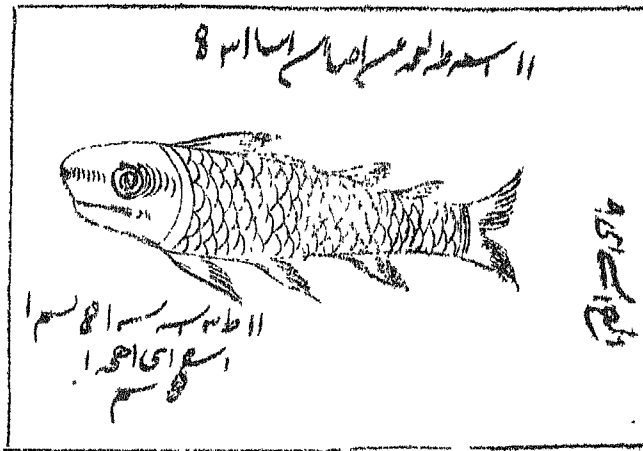
طلسم مخرب بلاد و باعث فتنہ و فساد نامش افنطیوس کہ بتازی معنی آن مصیبت
العظمی ست باید کہ وقت نزول زحل بدرجۂ ۲۱ باشد و او کہ مستقیم السیر باشد و قمر در تثلیث زحل
از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالے
قائم یکپا بر پاے خود نہادہ و یک دست او بر سینہ و دیگر دست او بر سر باشد
بسازند و این کتابت بر و نقش کنند للہ صحیح ۹۱۱۹۰۱۱۱ لو و بر شکمش این حروف
کندہ کنند ۵ ۲ ص ھ سم لع عامل این طلسم را ضرور است
کہ مشغول نشود و عمل این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر
بزحل و ہنگام اتمام آن خود را از ان دیار دور فگند و این
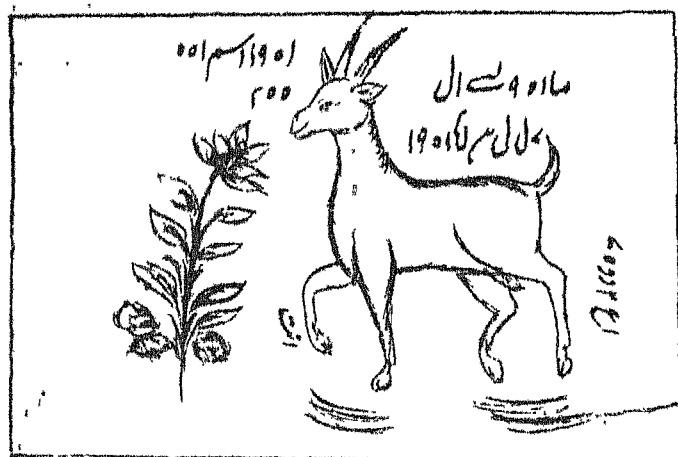
خاتم مریخ رابس او قوی دل و شجاع و در معرکہ جنگ بر اعدا غالب و از شر دزدان محفوظ بر اعدا
فتح مند باشد و در صفوف قتال از سہام و سنان اندیشہ مند نشود و آلات حرب در و کارگر نباشد
و اقسام افاعی و زنبورہا و انواع درندہ و گزندہ بحامل خاتم آسیبی نرساند باید کہ وقت نزول مریخ
در حدی کہ متصل بقمر باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد و بہتر خاتمی مربع طیار ساختہ این
صورت را بر او نقش کنند و پشت خاتم را بخون شیر یا پلنگ آلودہ کردہ بنگاہ خاتم وصل کردہ بپوشند
و حامل خاتم از امراض لقوہ و قولنج و خدر و رعشہ و سائر امراض بلغمیہ و انفعات احلام محفوظ ماند
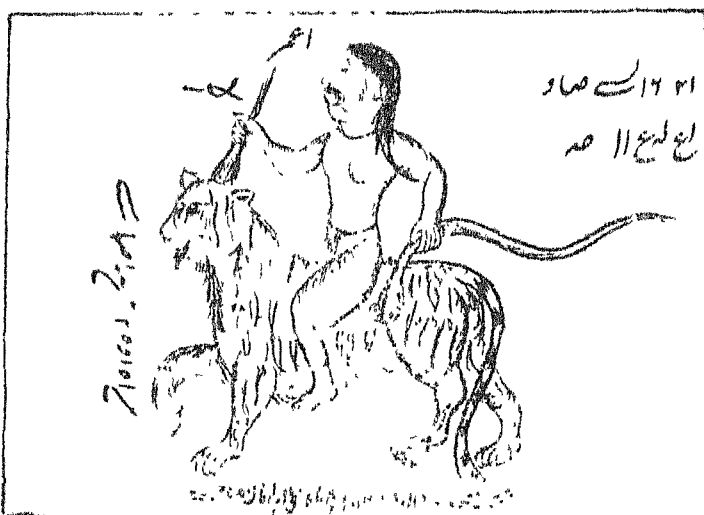
خاتم زهره برای عطفت قلوب وقوت باه بی نظیر است ولابس او همیشه مسرور و فرحناک باشد و زنان حامل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت وقطع بر آمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زهره به بست و دوم درجه حوت وتسدیس زهره بقمر در برج ثور و مریخ و برج عقرب از سه مثقال نحاس اصفر خاتمی ساخته ونگین او را از سنگ لاجورد و ورنه از حجر ابیض ساطع الزرقه مربع ساخته این شکل را در ان نقش کنند ووقت ابتدای نقش زهره در اوائل بست وهشتم درجه حوت باشد ووقت اختتام زهره با خر درجه مذکور باشد ووقت بودن قمر در برج سرطان ومتصل زهره بپوشند ودر تمام اوقات ای عمل ونقش ولبس قمر ساقط از نظر زحل باشد وتثلیث وتسدیس مریخ ونظر زهره برای این کار افضل است

خاتم عطارد برای تسخیر ارباب اقلام وحکما بغایت خوب است لابس این خاتم

قوی الحافظه وذکی ودر مباحثهٔ علمیه برهمه فائق باشد وهر مقدمه منسوب بعطارد از علوم حکمیه
وغیره بروآسان ورائے او صحیح وظن او حسن واکثر چیز ہارا عجب وقوع در خواب بیند ورفع
مالیخولیا کند وگریهٔ اطفال بخواب وبیداری وصبح را نافع ست نحاس طالیقون وحدید
چینی ممزوج بہ فضه وذهب مساوی الوزن بگیرند وبعد امتزاج سبکه نمایند که هر دو جسم
واحد شود واز ان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینه وابتدائے عمل وقت نزول
عطارد باول درجه پانزدهم برج سنبله باشد ووقتی نقش کنند که عطارد مستقیم وساقط از
نحستین ومتصل نباشد قمر به عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج سنبله ووقت
لبس آنست که قمر در یکی از دو خانه عطارد باشد یا قمر وعطارد باهم در مناظره
مقبول باشند ہذا صورته
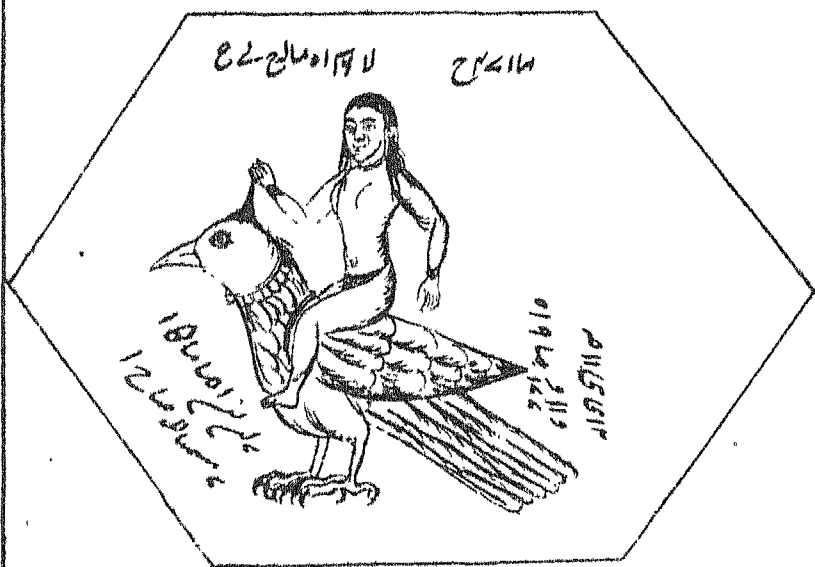
فصل چہارم
دربیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضائے حوائج اصلاح کوکبے باید که بر ان حاجت دلیل
باشد مثلاً حب وعشق وعطف قلوب که مختص ست بزهره پس باید که وقت

نزول زہرہ از برج حوت و تسدیس زہرہ با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی کہ نزد عروس نصفش
سوختہ باشد و نصفش باقی ماندہ و از ان موم دو صورت مرد و عورت باہم طالب و مطلوب
بسازند و ذکری چند برائے مذکر قائم کردہ باشند مثلاً بر پیشانی و بر کف ہر دو دست و بر شکم
و بر ہر دو زانو و بر ساقہا و پاے باشد و مجموع اینہا بر مذکر دہ متوجہ مفعولہ باشد ہمچنین جہت
مونث ہمچنین مواضع بازائے ہر ذکرے بحوالی ترتیب دہند بہ ہیئت فرجے چنانچہ کہ ہنگام
معانقہ صورتین بہ یکدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق تمثالین در دہنہا ہر یک
از صورتین پارچہ شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشہب از ہر یک جزوے نوشادر
نصف جزو عود ہندی شش جزو لوبان یک جزو ہمہ را کوفتہ بیختہ بشراب یا عطر معجون
نمودہ بندق ہا سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق تمثالین در حریر اخضر پیچیدہ زن جمیلہ
جوان یا صبیہ یا امردے وقت طلوع زہرہ بدست خود در کرسی نصب کردہ مقابل
بتان بایستد و ہر یک ازین بنادق را در آتش گذاشتہ تدخین کردہ این کلمات
را گوید کہ ہیئت فلان بن فلانہ و فلانہ بنت فلانہ قال عطفت
بعضها على بعض وسخرت احدهما للآخر بروحانيتك وقوتك
يا ماريطاس يا ذات الجمال والبهجة والبهاء والطرب والسرور و
النكاح يا مولدة المحبة والشغف والعشق يا سعد السماء واحسن ما
في العالم الاعلى اسألك بحق مكانك الشريف من برج الحوت
بيت ابيك المشتري وبحقه عليك اسألك ان تريدين و
تقوين عملي وتفيضين عليه نورك الجلاب القلوب الاحباب
يا مفيض السرور والفرح ويا طارد الهموم والترح واسألك
بحق الاعظم الذي افاض عليك النور البهيج الذي لا نستعين
والا بمدده الكرسي نفس الفلك وبحق فلكه المبارك [illegible]
[illegible]

سَالِكَيهِمَا وَيُطهِر كَائِنهَا حَتّى يَتَّصِلُ رُوحَانِيّتُهَا الْمُحِبَّة فِيهَا اِتِّصَالاً دَائِمًا بَاقِيًا بِقَاء فَلَكِ تَدوِيرِكِ بَل بَقَاء فَلَكِ خَارِجُ المَرْكَز بَل بَقَاء فَلَكِ المَائِل ۲ بَقَاءِ جوزهر بَل بَقَاء فَلَكِ البُرُوج اٰمين باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و در خلال این کلمات تدخین کند بان بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده مداخله عضوین مخصوصین نموده در حریر اخضر پیچیده با ابریشم اخضر مستحکم بسته در کوزه سفالی گذاشته در وسط قبرستان کهنه دفن کند و کنار آن را با سنگ بر آورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره کامل قمر برو بگذرد و افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید از نسبت صورتین

اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار هر کس گوید وقت نزول سعد اهم بخانهٔ عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل با و ناظر نباشد و عقارب نبود و از شمس بگیرد پنج عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سر تا پا لباس سرخ پوشانیده و بر قامت آن زره و بر سر خود فولادے که در کمال جلا و درخشندگی باشد نهند و شمشیرے بدست راست او دهند و دامن هاے او را بر میان زنند بعدش زهرۂ افعی و کبریت اصفر و زرنیخ سعدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع مجموع را در کوزه

آہنی کردہ بالہ آہنی حرکت دہند تا ہم بیک مخلوط شوند و وقت طلوع مریخ از مشرق با مدن
طلسم تدخین کنند کہ مجمرہ حدید پر آتش کردہ روے مجمر بسوی مشرق نہادہ خود روبروے
مریخ ایستادہ این کلمات را بخوانند یا شجاع السماء و سیاف الفلک الاعلی
یا ذا البطش والنجدة والقوة القاهرة القاصمة الجبابرة والاقدام یا
ذا القوة العالية والصرامة الشديدة المبراء من الفترة والمهوس يا ذا الرجوم
المرتة يا صاحب الزلازل والرعود يا مضرم النيران النابحة ومرسل
الصواعق المهلكة والرجفات المسبات اسألك بحق فلك تدويرك
الذي لا يتعدى محيطه في سيرك المشحون بقواك وجنودك
ومر حاجتي لفلان بن فلانة خاشعة واليك قضاء حاجته سارعة
بالعزم الاكبر يا ساطيوس يا فاريوس يا ذا القهر بصولته الباهرة
بحق ... وقوته الساعة الساعة ازعج فلان بن فلانة وهيج روحانيتك
الكائنة ... حتى تقضي حاجة فلان
بن فلانة بحق ... من برج العقرب وبحق شرفك من بيت
اينك كيوان وبحقه عليك ساطيوس يا فاريوس بالوعاد
عوس الساعة الساعة اسين اسين و وقت گفتن این کلمات بخور را
اندازند بعد اتمام این کلمات یکی از ان عقارب خمسہ را زندہ در مجمر اندازند و مجمر را
در زمین نگذارند بلکہ در دست گرفتہ معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب
ثانی از ان عقارب در آتش اندازند الا استعمال بخور بدستور دارند تا عقارب خمسہ
بدستور سوختہ شوند پس این مجمرہ را در زیر آسمان گذاشتہ وہند بعد اتمام روحانیہ
در خواب آن شخص آید بحالیکہ در دست از حربہ باشد و حربہ در گلوے آن
شخص نہادہ گوید حاجت فلان بن فلانہ برآر و الا ترا ہلاک میکنم و
آن شخص ہرگاہ بخواب رود این حال مشاہدہ نماید تا آنکہ بقضاے حاجت
امر کند مستفاد کتاب الشمس قتل ... بادشاہ این عدد را ۳۴۹ ...

مربع طلا در ساعت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد برکت واندک شیرینی تصدق کند
فی الفور غضب بادشاہ تسکین یابد الا از طلا لمان وناابلان وجاہلان مخفی دارد الیضاً عدد
۴۹ ۸ ۱۳ ۱ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب تسکین ہے بدل گردد
الیضاً بروز یکشنبہ اول ساعت وقت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد عدد
ابجد آیت طلسم سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَ
سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ تعداد ی
۵۶ ۲۶ را در مربع کاغذ یا نقرہ بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوے خوش
سوختہ این لوح را بران دود داشتہ در بازوی چپ بندد از غضب بادشاہ ایمن
گردد فقط الیضاً براے مفارقت وعداوت وقتیکہ عطارد مقابل زحل
باشد وقمر منصرف بود از مریخ بزحل وعطارد بگیرد شمع نیم سوخت مقابر واز ان
دو صورت ترتیب دادہ روہاے صورتین را سیاہ کند وہر دو را پشت بہ پشت ہم ملصق
گردانیدہ پارچہ چرم کہ موے سیاہ داشتہ باشد بہ پیچد ولعاب رش وقت طلوع
عطارد ما بین صورتین بدخنہ در دست استادہ تدخین کند محبت وخلوص بعداوت
ومفارقت مبدل گردد صفت تدخین زہرہ روباہ وزہرہ شیو ماہی
کہ در دجلہ بغداد باشد واو را بہ یونانی فلولویس نامند وزہرہ خروس وزہرہ
زاغ وزہرہ خنزیر محرقہ وکعب خنزیر محرقہ این مجموع را باہم جمع نمودہ خشک ساختہ
مقابل عطارد استادہ بخور کند واین کلمات بر زبان راند بندہ ریطوس بندہ ریطوس
يَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْعُلُوْمِ يَا مَنْ أَحْصٰى عَدَدَ النُّجُوْمِ وَالرَّمْلِ الرُّجُوْمِ
يَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصٰى وَمَا فَوْقَ الْبِنْيَةِ الْعَالِيَةِ وَمَا تَحْتَ الْبِنْيَةِ السُّفْلٰى
يَا مُفِيْدَ الْعَطِيَّةِ عَلٰى ذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْآدَابِ يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْخَدِيْعَةِ
يَا ذَا الْخَيْلِ وَالْحِيَلِ يَا بندہ ریطوس یا هو لاقیس یا
جحد البیس یا سکوالیس بِحَقِّ مُهَاكَاتٍ مِنْ فَلَكِ الْمُدِيْرِ
وَبِحَقِّ الْفَلَكِ الْمُدِيْرِ وَأَبِيْكَ كَيْوَانِ الَّذِيْ أَتَاكَ

لِحِنْکَةٍ وَالتَّجَارِبِ وَالْقُوَّةِ فِي الْمَذَاهِبِ اَیِّدْ وَشَیِّدْ عَمَلِی هٰذَا وَانْزِعْ بِرُوحَانِیَّةِ الْاِتِّفَاقِ مِنْ قَلْبِ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَفُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَهَیِّجْ بَیْنَهُمَا بِحَقِّ رُوحَانِیَّتِكَ الْعَدَاوَةِ الْمُکَارَةِ وَرُوحَانِیَّةِ اٰیٰتِكَ بِبَدَلِ اُنْسِهِمَا بِالْوَحْشَةِ وَحُبِّهِمَا بِالْبُغْضَةِ وَلَا تَزَالُ رُوحُهُمَا مُتَبَاعِدَةً غَیْرَ مُتَّفِقَةٍ مُتَنَافِرَةً غَیْرَ مُتَجَانِسَةٍ مُتَضَادَّةً غَیْرَ مُتَشَاکِلَةٍ مَا دُمْتَ فِي فَلَكِ التَّدْوِیرِ وَدَوَامِ فَلَكِ الْمُدِیرِ

فصل پنجم بست و ششم
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بلاد اسے زکوۃ بست و ہشت حروف به بست و ہشت روز راست نیاید و قاعدۂ زکوۃ اینست که هر حرف را هر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طهارت در حجره با خلوت خوانده به بست و ہشت روز از زکوۃ فارغ شود آنگه خواهش راست آید الف هر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن هزار بار حرف الف را به زبان راند صاحب ثروت شود و اگر هزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشته با خود دارد همان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را به ناخن های دست و پاے حامله رقم کند وضع حمل بآسانی شود و در وقتی که ماه در وبال یا هبوط یا نحوس باشد بنظر نحس بلوح سرب دائره بکشد و درآن و اسم نام دشمن و مادرش نقش کند و یکصد و یازده الف بر دور دائره بموجب نقشه که بذیل مندرج ست نوشته در قبر کهنه مدفون سازد نزودی دفع آن دشمن شود

کنند و در زیر نگین انگشتری نهند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر بر
ورق آهو بنگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن آن
مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخوانند و بر شیرینی بدمد هر که از آن
بخورد محبوب القلوب گردد **الراء** در روز چهارشنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی نویسند صاحب
درد شقیقه را سود بخشد و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را نوشته در زیر بنای عمارتی که نو میسازند
بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ مانند و اگر هفتاد حرف را بنویسند و در گوش خروس
[illegible] نهند و سر وی بند برده در جائیکه دفینه باشد و اگر بخوانند و بر وی بدمند و سر وی بند همین عمل کنند و اگر
همین عدد نوشته در گوش خر نهند و باز برآورده در ظرف قلعی نهند و چندان نمک بریزند که پنهان شود پس
از آن در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب روند دفینه هر جائیکه باشد بخواب به بینند **الزاء** وقتیکه
قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات
محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن مداومت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بیست و یکبار
بر [illegible] نوشته بنام هر کسی که خواهد در آب روان اندازد آنکس بزودی بیاید هر که همیشه
بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و اگر همین عدد نوشته در گلوی
اطفال بندد [illegible] درآید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر [illegible] قفل بنویسند و بر هر
[illegible] چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن [illegible] قفل و خرما با دامن زن نا کتخدا بسته
در گذرگاه عام بنهند هرگاه کسی آن قفل را گشاده از آن خرما بخورد بخت آن
زن نا کتخدا گشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر چهل پاره کاغذ نوشته در چهل
لقمه نان گذاشته بنام هر کس که خواهد هر یک لقمه نان را بیک یک سگ بخوراند زبان
آنکس بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب ببیند
که زن دختر زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهد زود
بار نهد **الصاد** اگر بوقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده
نشود و زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورد مصروع
دهد شفا یابد و صاحب ضعف دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطاء** هر که خواهد که از

میان دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید
و با کسے سخن نگوید بسلامت برود الظاء اگر هر بامداد وقت پیشین نه صد بار بخواند و بجانب
خانه کسے که از دور آزار باشد بدمد بزودی دفع شود و همین عدد نوشته بر مصروع
ب دهد صحت یابد العین اگر ده بار بقلقطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب
شوید و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا (پهتکری ۱۲) یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک
و زعفران و گلاب بنام هر که خواهد نوشته با خود دارد زود بمطلب خود برسد و اگر همین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد هر چند که باشد زود بمطلوب خود برسد الغین اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در سه طاسیخ در خانه خصم دفن کنند زود آواره شود و اگر همین
عدد بطرف خانه او بخواند و بدمد همین فائده بخشد الفاء و اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح
زجاجی نویسند و با آب بشویند و بخورش زن حامله دهند فی الحال بار نهد و اگر کسے هشتاد بار
هشتاد روز بخواند و بسوی خانه دشمن بدمد زود هلاک شود و اگر بنام غائبے هزار بار
بر کرپاس پاک نوشته بسوزانند زود بیاید القاف اگر روزے چهل بار بخواند مطلب
او زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانه دشمن دفن کنند زود آواره شود
و اگر دو صد بار بر کاغذے بنام هر که خواهد بنویسد و در زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد الکاف اگر کسے در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد و با خود دارد و یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد و اگر بیست بار باین طریق بنویسد و بر گردن
خروس سفید بسته قدرے سیماب در گوش او ریزد و در موضعے
که گمان دفینه باشد سر و مد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند اللام هفتاد
و یک حرف بر کارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و ببرد و از آن کارد آن سفرجل
را ببراشد و بخورش زن و شوهر که با هم الفت نداشته باشند بدهد در میان ایشان
مواصلت و التیام پدید آید و اگر هر روز دو صد بار بخواند باشد از کید دشمن نجات
یابد المیم اگر یکصد و پنجاه و یک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدینصورت

هر سبب مرغ با آبی بنویسند بخورش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم بهم رسانند
و اگر کسے چیزے طلب دارد و آنکس آن چیز ندهد نود بار بخواند و بسوی آن کس بدمد بزودی آن را
بدهد و اگر چهل بار بر ظرف چینی بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النون اگر بیست و یکبار
بر نعل اسپ در وقتیکه زهره در تسدیس آفتاب باشد بنام هر که خواهد بنویسند و در آتش اندازند آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر یکصد و شصت و پنج بار بر کارد فولاد بنام هر که خواهد بنویسد و آنرا در دیوار
رو بقبله فرو برد تا دامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر نجاد حرف نون نویسد و با خود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواو اگر نود و نه بار بنام شخصے بر ورق آهو نوشته در وقتیکه قمر تحت الشعاع باشد
در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفے رود که هیچگونه رفتن آن طرف میسر نشود اگر به
هیات نشست با بخواند و بدان طرف بدمد بزودی سفر آن طرف میسر گردد الهاء اگر فقر و فاقه
به کسے مستولی شود باید که از زیر ناودان چهل تونگر چهل سنگریزه بردارد و وقتیکه قمر در ازدیاد النور
و مسعود بود بر هر یک یک هاء بنویسد و در زیر بالین خود نهد بلکه دفن کند البته جمعیت بهم رساند و اگر
بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بخانه دشمن بپاشد بزودی دفع دشمن شود الیاء اگر
صد بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان از وی کوتاه شود و اگر بهمین عدد
بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت امین باشد اگر کسے از چیزے
ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کٓهٰیٰعٓصٓ حٰمٓ عٓسٓقٓ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ از آنچه ترسان بود امین گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
مسبوس و اسم گریخته را بر روی دیگر سفال بنویسد و اگر این اسما را بر
انگشتان و کف دست کسیکه گمان دزدی برده باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام
این شکل طلیلیلیح و به انگشت سبابه این شکل ملسیح و با انگشت وسطی این شکل طلیسه
و بر انگشت بنصر این شکل مسلطح و بر خنصر این شکل طمطح و در کف دست نویسد مَعَاذَ اللّٰهِ
اَنْ نَاْخُذَ اِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗ اِنَّا اِذًا لَّظٰلِمُوْنَ اگر او دزدیده باشد انگشتان
او بهم نشوند و اگر نام کسیکه اشتباه دزدی برده باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما

یا افصیح یا الجیح یا افطیح لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بدان بخوانند و بسوزانند و خاکستر آنرا بر دست آنکس بمالد اگراو دزدیده باشد و خاکستر نقش نام او سیاه شود و اگر این شکل را ☆ اا اکم ساااا ایے جاود سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق امین باشد اگر بر سنگ از کسے رنجیده باشد و بیم آزار از و باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد بخون کبوتر ماده بزعفران و گلاب بر برگ نارنج بنویسد بمقل ازرق و اشنه بخور کنند و در خرقهٔ زرد پیچیده در موم عروسی گرفته در گردن بیاز و راست خود بندد و نزد آن شخص برود نهایت محبت آرد و بمیند طلسم اینست ا م م ام الما ام م اا ان

سا معا و وے اسط طماے یا یجل یا العجل مع المحبت فلان بن فلان

خواص چهارم در بیان علم سیمیا مستزاد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم ای تائق منظر بکار پایہ احقر العباد محمد عثمان تیس بیگ این رسالهٔ علم سیمیا مسمی به بال هما مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل انتخاب کتبها مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و هشتمین مقالات بلیناس ست

مقدمه
در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کنند و مثالات خیالیه در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودے نباشد

فصل اول
در خواص نباتات سیمیه

اسطیطیات لیطوس عنابوس معنی آن تدبیر قابل روحانیات و نا قابل طبایع ناس ست و این آبی ست که حکما در زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار ضیافت نموده بغایت عظیم شمرده اند زیرا که هر که باین مطلب مقرون شود بدرجه اتم و رفایع عیش باشد و جمیع مطالب بانجاح مقرون بود و ثمرات تصرف عظیم در طبایع داشته باشد چون بطیخ از سائر نباتات اسرع است در استحاله با نچه مخالطت و مجاورت میکند اگر صفرا در بدن غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این سبب آن نست که در طبیعت بطیخ استحالهٔ عظیم ست سرعة

در معده باید اول باو مخالطت و ممازجت کرده بعدش از ان نقل طبیعت کرده از کیفیتی بکیفیتی و از
صورتی بصورت نوعیهٔ دیگر انتقال کند و این از ارکان جید معتمد الیه است و اینجا آنچه هرمس گفته
ذکر بعضی از ان حکیم عالالوس تاویل آن بتازی لف العقل است زیرا که طبع اکل خود را باید
کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات بغایت قاصر و عاجز باشد و حافظه از
مطلقا مفقود گردد و بعضی ابله باشند بهائم گردد و درک و حفظ تمامه معدوم گردد و صفت آن بگیرند کالحجامه
مرده در زمین دفن کرده تخم خربزه را در مغز سر خر مالیده در مزرع زرع نمایند و ترتیب کما ینبغی نمایند
که ثمر گردد هر که از همین خربزه خورد و بلید و بی عقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد و حتی که از خیر و شر
و نیک و بد هم شعور نداشته باشد بطیخ کلکیافوس تاویلش بتازی زیاده کنندهٔ عقل و فهم
باشد ترکیب تخم خربزه را به ترکیب مذکورهٔ عالالوس زرع نمایند اما در ینجا تخم خربزه را در جمجمهٔ انسان
زرع باید کرد بیان الحلیق یا مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام نمایند
و چون بطیخه بظهور آید آکل آن وافر الذهن کثیر الذکاء و العقل و الفطانه گردد هر چه بشنود و بفهمد و یکبار
بشنید ان حفظ کند و هر چه توجه و اراده نماید با دراک آن رسد و در عقل و فهم و ذکای آن شخص
زیادتی بسیار بظهور آید و درس و مهارت آن با مور عظیم و قوی باشد و جمیع حقائق عالم کون و فساد
او را بسهولت تمام حاصل شود و هر چه آکل این بطیخ گمالته برد در خواب به بیند و بعینه چنان بظهور آید
بطیخ کیطیلیا تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد ترکیب بگیرند اغصان لاغیه ده رطل
خشک کرده با خاک و زبل برابر آن بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه بریزند و بپرورند
چنانچه باید تا بر دهد هر که یکی از ان بطیخ بخورد صفرای فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

فصل دوم مستزاد
در بیان خواص مرکبات

بگیرد بیگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے
دران متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و هر دو چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هر گاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور

قدرے بر چشم و روی او ریزد چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پاو آثار خون فصد شتر بچشم و روی او
ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر بیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز از جگر شتر خوراک
او و بعد از هفت روز آن جانور بشکل بدور شود پس در آن وقت قدرے از بول شتر برو ریزد فی الفور
بها شاهد و منفعت شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نهد و ذبح کند تا خون
او ریخته شود و در آن ظرف جمع شود هرگاه قدرے از آن خون بکف پا بمالد بر روی آب رود و هرگز
غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای را یک ماه بکار طی کند و اگر از آن خون قدرے
بر روی خود مالد کسے او را نبیند و اگر بر سر مالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران بسیار دارد ایضاً بگیر لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفی کرده و در زیر سرگین حمار دفن کند
و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد و تا مدت سه ماه بعد از آن بیرون آورد در آن ماران سرخ
که هر یکی گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشند آن مارها را با احتیاط در خود داری تمام در ظرف زجاجی
کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم بسته تا سه
هفته بگذارد و تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون بانواع الوان و تاجی مثل تاج خروس
و دو بال خود خواهد داشت و یونانیان او را کلوس نامند و او را بے خوردن هیچ نباید داد تا قوت حرکت
او را نباشد پس دماغ خود را محکم ببندد که رائحه او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستانه پوست محکم بر دست ها
باید کشید و آن مار را بنوعی گرفته از ظرف شیشه برآورده و بتغاری اندازد فی الفور کارد تیز بر سرش
براند و چنان بکند که سرش از هم جدا شود که مبادا سر بریده بطپد و آزاری بصاحب عمل رساند
چون ببیرد خون او در تغار کیمیا مینمایند است که اگر قدری از آن بر مس گداخته اندازند طلاے
خالص شود و سر و گوشت او را با احتیاط نگاه دارند از خواص سر او است که هرگاه باران عظیم بیارد
بجانب آسمان سر او را [illegible] باران موقوف شود و در هر لشکری که آن سر باشد همیشه منصور
و فیروزمند باشد و هرگاه آن سر به بازوی خود ببندد و بر روی آب رود غرق نشود و هوا مثل
طاس ان طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و بازوی سحر لیفی که ببندند فی الفور شفا یابد
و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد کسے دهند فی الفور هلاک شود ایضاً بگیرند عدس کوهی که
رنگ آن سبز شده باشد و بخون کبوتر بیالایند و در ظرف روغن دار کرده و بزیر سرگین اسپ دفن کنند

پس از چند روز متعفن شده از وصورتی بوجود آید که روی او شبیه بروی انسان و بدن او مشابه
مرغ از زیاده از هفت روز نزید چون بمیرد او را بمومیائی و مرصافی بیالاید و در لتۂ پیچیده با خود دارد از
خواص اوست که دارندۂ آن طی الارض حاصل باشد و جمیع سباع و بهائم مطیع او شوند بمرتبۂ که اگر خواهد
بر آنها سوار شود و دارندۂ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد و اگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که
از شکم او بر آید نگاهدارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره بر داشته در گوش بچکانند کلام جنات بشنوند و زبان
حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی و او را در آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل
نهر گنگ یا جمن یا غیر آن غوطه های پی در پی دهد تا بمیرد پس خشک ساخته مع وزن آن فلفل نوز
و دل طوطی سخن گوی که عبارت از شارک گویی ست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاهدارد و هرگاه
قدری از آن در آب یا شربت بخورد هر چه بشنود یاد گیرد و هر چه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد
ایضاً بگیرد استخوان کرگس و استخوان مار سیاه و استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کنند
بعد از آن بر آورده خشک سازد پس بیارد استخوان بوسیدۂ انسان مجموع را کوفته با هم بیامیزد
و در پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت سر بر زمین گذارند و این عمل خالی
از عجائب و غرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه چندان که خواهد و او را در آب که جاری
کرده باشند غوطه ها دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک موی هم سفید نداشته باشد و در خانۂ محبوس
دارند یک روز و دو روز و سوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش سگ مذکور دهند و از آن آب که غرابها را
دران غرق کرده سگ را بنوشانند و اگر سگ فریاد کند هرگز بفریاد او التفات ننمایند تا سه روز
روز چهارم بگیرد گربه سیاه که یک موی سفید نداشته باشد و او را نیز مثل غراب در آب انهار غرق کنند
تا بمیرد و گوشت گربه مذکور بخورد سگ بدهند و از همان آب که گربه را غرق کرده سگ را بنوشانند
تا ششم روز همگی نه روز بگذشت درین مدت چشم های سگ منقلب شود پس بگیرد برگ درخت سوهنجنا
که آن درختی ست خرد و برگ های آن شبیه به برگ سداب بقدر سه اوقیه آب از آن برگها بگیرد و
بسگ مذکور بخورانند فی الحال بناله در آید و فریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال سر کشاده و سگ
را دست و پا بسته بدیگ اندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و دهنش خوب محکم بند کرده بر دیگدان
گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکناره دریا برند و استخ

تو رو است و آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند و علیحده نگاهدارند و آنچه بعد ازان آید آنرا هم بگیرند و با حتیاط علیحده از استخوان اول نگاهدارند هرگاه خواهد که باران ببارد و آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده بر هوا آویزان کند فی الحال باران ببارد و چون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرا گرفته بپوشانند باران موقوف شود و این عمل عجیب غریب است. **ایضاً** **سبع الساعة** اگر خواهند که تخمی در مجلس بکارند که فی الحال سبز شود و گل و بار دهد بگیرند تخم شیر هندی یا سه دانه هندی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا طبخ یابد بعد ازان برداریند و هفت روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرباس نو پیچیده نگاهدارند و قدری از ان گل که بر قلبه دهقانان بوقت کشت بارمی چسپد هم سائیده نگاهدارند هرگاه که حاجت افتد قدری از ان خاک در کاسه سفال ریزند و چند دانه را در ان خاک پنهان کنند و قدری آب گرم در ان ریزند و روی کاسه را از کرباس بپوشند بعد از ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد **ایضاً** بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینه کسی که در خواب باشد نهند هرچه از و سوال کنند آنچه در دل او باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدری پیه کرگ بر کف دست مالیده دست را برران خفته گذارند هرچه ازو سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند زبان چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینه خفته نهند آنچه ازو سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً** بگیرند هدهد را و در قفس کرده تا بیست روز حب السوس بخورانند و بجای آب گلاب دهند بعد بیست روز این طلسم را بکار در نویسید و قتیکه قمر متصل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست ۞

[illegible] یا طشل اغفنو و فی لمااریه و حجار آن ساعت ازان کار د که بدهد کو را ذبح کنند و چنان احتیاط نماید که یک قطره خون او بر زمین نیفتد حلیه البطرفی بگیرند و دل او را از میان دو کتف او بر آورده مع تاج او و تمام آنچه وسه پاطول که بر ذنب اوست در اسب دل در جائی بحفاظت نگاهدارند و شکم او از فضلات پاک کرده بپزند و تمام گوشت و شوربا ی او بخورند دیگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوان ها شکسته نشود همه درست و سالم بماند پس تمام استخوان ها او را ظاهر در آب افگنند از ان استخوانها یکی بزرگ بروی آب آید آنرا جدا نگاهدارند و یکی بزرگ در وسط آب

ایستد آنرا علحده دارد و یکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا علحده نگاهدارد و دیگر استخوانهای مذکور را با دل و
تاج و پرها در یک شیشۂ آتشی یا ظرف سفالین نهاده و سرش از گلابه محکم بند کرده و باتش بسوزاند تا همه
استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر در بیان خاکستر با مذکور خواهد شد الکنون بیان
هر سه استخوانهای مذکور نمایم بدانکه استخوانیکه بالاے آب آمده طبیع او ناری ست و تصرف او در نار شود
و نام آن سجون و آن چنان ست که آتشے افروخته کند و برا استخوان این خاتم [illegible] و این اسم
کیعلهیوشا بنویسد و چهل و دو بار همین اسم بخواند و از کسے که صاحب الساعة باشد مدد طلبید و گوید
یا سجون خذ علی العیون و بگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش
سوزان رفت و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب مانده طبیع او
هوائی ست و تصرف او در هوا شود و نام آن زیتون آن چنان ست که بر استخوان این خاتم
[illegible] و این اسم لوسجعلینیشا بنویسد و چهل بار اسم مذکور بخواند و از صاحب ساعت
طلب مدد کند و رسنی یا چوبی بر هوا اندازد و بگوید یا زیتون خذ علی العیون و گوید اینک رفتم پس همه
حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بران چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان نشسته است
و آن استخوانے که بزیر آب نشسته طبیع خاکی دارد و تصرف او بر جمیع ارضیات شود و نام آن شمعون ست بران استخوان این
خاتم [illegible] و این اسم علهسلکططنشیتینا بنویسد و در طاسی که از مس یا برنج یا هیچ یکی
از فلزات و معدنیات باشد بدارد و پنجاه بار اسم مذکور را بخواند و از صاحب ساعت مدد طلبید
و گوید یا شمعون خذ علی العیون و بخواندن اسم مذکور مشغول باشد فی الحال آن طاس از نظرهاے
اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظرها پنهان باشد و هرگاه استخوان از ان طاس
بردارد و باز ظاهر شود

الکنون بیان رماد مذکوره کنم یعنی خاکسترے که از استخوان و پرهای سوخته هدهد حاصل شده
خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر صفت آن بگیرد حب الخروع و حب الاس و حب الورد
و حب النزیع از هر کدام درمی و هر یک را جدا جدا بکوبد تا مثل غبار باریک شود و باهم بیامیزد و هم وزن
از ان رماد یعنی استخوان سوخته هدهد دران بیامیزد و بخون نشتر یا حجامت خمیر کرده حب ها سازد هر یک
حب بقدر دو دانگ پس از ان رماد قدرے بخون آدم و گلاب حل ساخته از ان طلسم

۱۱۱ ۱ عر۹ ۹ ۱۹ وا این اسم را عایلکھ طلطنینیا برکاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخوانند پس
کسے را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دہند و یکے از ان چوب را زیر دامن او بجوزکند
بیشبہ بہ آتش گذاردہ بگوید که این در نظر ہاے اہل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربہ یا سگ شود
یا نام ہر جانورے که از وحش و طیر باشد بگیرد بقدرت الٰہی آن کس بصورت ہمان جانور در نظرہای مردمان
نمایان شود و ہرگاہ از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بجور دور کنند بصورت اصلی خود باز آید۔
ایضاً عمل مجاور و مسافر بگیرند دو تنگہ یکے احمر و یکے ابیض یعنی یک اشرفی و یک روپیہ بہر دو
تنگہ ہا اول این حروف بنویسند ب س م ا ل ل ہ ا ل ر ح م ا ن الله و خ م س ا ل ع ص د ا ل ہ ا ح د ا ل
ل ہ بعد ازان بہ تنگہ سرخ این اسم بنویسد ۱۹ل۳ ۹۹۱۱۱۱ ۱ح و ال ۱۱۸۱۱ و بر تنگہ سفید این شکل بنویسد
۱۹۱۱ ۱۹ ب ۱۱۱۹ ۱۱۱۸۱۱ پس بگیرند دو داغ یکے نر و یکے مادہ طلسم اول را بر تنگہ سرخ پیچیدہ در دہن نر
گذارند و دہن جملہ منافذ او را با بریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را بر تنگہ سفید پیچیدہ بدہن مادہ گذارند و منافذ او
ہم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکے که بقدر یک گز عمیق باشد جدا جدا دفن کنند و بعد ہفت روز بیرون
کشند ہر دو یکجا جمع شدہ باشند پس آنکہ بیکے دیگر پیوستہ آن مسافر است و آنکہ باو پیوستہ آن مجاور است
پس مسافر را خرج کنند و مجاور را نگاہدارد که مسافر را ہر جا که خرج کردہ باشد ہمان ساعت نزد مجاور رو آید و این
عمل در شریعت حرام است ہرگز گرد این کار نباید گردید که موجب وبال دنیا و نکال آخرت است۔
ایضاً در منع اشتہای طعام بگیرند جگر شتر و با آتش کباب کنند و ہموزن آن بادام مقشر و شکر تیغال
را با ہم بکوبند و بسایہ خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ تیار ساختہ نگاہدارند بعد از تنقیہ استعمال
مسہلات که معدہ و بدن از اخلاط فاسدہ پاک باشد یک حب تناول کنند تا یک ہفتہ محتاج طعام نشوند ایضاً
بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازہ گاو یا گاو میش تر دارند و صباح از شیر برآوردہ بآفتاب خشک کنند
باز شب دیگر تر کنند و صبح بآفتاب خشک کنند بعد ازان بگیرند ہموزن آن دانہ تمر و بان صلایہ کردہ بروغن
بنفشہ یا بادام یا روغن جوز بیامیزند و نگاہدارند و بعد از تنقیہ بقدر جوز بخورند تا بیست روز محتاج طعام نشوند لیکن
آثار گرسنگی معلوم نشود ایضاً بگیرند جگر آہو یا برہ یا گوسفند ہرچہ میسر آید و عروق از وی جدا کنند و
پاک صاف کردہ در گلاب انداختہ دو سہ روز خوب بسایند بعد ازان دو درم زعفران و اندکی مشک و نیم درم
کافور بآن آمیختہ و کوفتہ در سایہ خشک کنند و ہرگاہ خشک شود باریک ساختہ بطور سفوف کردہ نگاہدارند

وبعد تنقیہ بقدر دو دانگ بخورند تا دہ روز ہرگز محتاج غذا نشوند و اگر این قسم ادویات بغیر تنقیہ و استعمال مسہلات استعمال کنند اندیشہ حدوث امراض صعب و ہلاک ست ہرگز بغیر تنقیہ استعمال نباید کرد کہ ہم بلاک ست
ایضاً بگیرند جگر و زبان بترہ یا گوسپند و بادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پستہ و آرد شنجد و نان خشک و کتیرا جملہ را کوفتہ باریک ساختہ با روغن بادام یا روغن بنفشہ حب ہا بقدر یک یک مثقال بسازند و بسایہ خشک کردہ نگاہدارند ہرگاہ یک حب بخورند تا یک ماہ محتاج طعام نشوند اما اول تنقیہ شرط والا ہم ہلاک ست

ایضاً در منع تشنگی کہ محتاج آب نشوند بگیرند زیرہ کرمانی و با آب بجوشانند پس خشک کردہ و کوفتہ با عسل کف گرفتہ بیامیزند و بقدر جوز بوا تناول کنند کہ تا ہفت روز محتاج آب نشوند
ایضاً منع خواب بگیرند چرک گوش سگ تازی بازریخ و روغن آمیختہ در لتہ بستہ بر بازو یا چپ بندند ہرگز خواب نیاید تا وقتیکہ در بازو بستہ باشد ایضاً بوم را بدست آوردہ بکشند و یک چشم شان یک چشم او بازمی ماند آنرا گرفتہ در لتہ بستہ بگردن بیاویزند تا وقتیکہ بگردن آویختہ باشد ہرگز خواب نبرد

فصل سوم

از افادات ہرمس در بیان خواص حیوانات

بشنو از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پاتیلہ کوچک گرم کردہ و بول آدمی چہار مثقال در آن پاتیلہ ریزند و بر ہم زنند تا بول بآن دماغ مخلوط شدہ منعقد گردد در قارورہ کنند وقتیکہ ارادہ جمع میان متفرقین و تالیف میان متباغضین یا عطفت قلوب امرا و اکابر و اصاغر نمایند باید کہ طعام شیرین بپزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگے از ان ترکیب در ین طعام کردہ بخورانند دشمن دوست شود و بغض بمحبت بدل گردد الا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گویند قد عطفت قلب فلان بن فلانہ آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خود را نگاہ نتوانند داشت تا بآن شخص نرسد و اظہار محبت و آثار بیقراری بظہور نیارد حتے کہ صبر در فراق بر وے اجتناب دشوار باشد
ایضاً برای عداوت اگر بر عکس بالارادہ تفریق مجتمعین و قطع تالیف متواصلین نمایند القا رعداوت مابین ایشان بحیثیتے شود کہ تسکین ہیجان آن محال باشد
ترکیب بگیرند مغز آدمی دو مثقال و در طبخ گذارند و وزن دو دانگ از عرق آدمی در میان آن

مغز انداختہ چون بگداخت و مخلوط شود و در قارورہ کردہ نگاہ دارند وقتیکہ خواہشش حرکت سلسلۂ عداوت میان دو کس باشد محبت افتد طعامی پختہ دانگے ازین ترکیب در آن آمیختہ بہر دو بخورانند بقدرت اللہ تعالیٰ میان آن دو تن نوعے عداوت گردد کہ تشابہ میان آن ہیچ وجہ صورت تدبیر نباشد۔

عمل مورث سطوت و ہیبت صاحب خود

بگیرند دماغ آدمی یک مثقال و در طنجیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی کہ بغیر ہیاجی ہراستے برآمدہ باشد بآن مخلوط کردہ حرکت دہند تا بیک آمیختہ شود از آتش بردارند و سرد کنند تا منعقد گردد نگاہ در قارورہ کردہ حفظ کنند اگر دانگے ازین ترکیب در طعامی کردہ بخورند ہر کہ در روی نظر افگند در کمال ہیبت و شوکت در نظرش در آید چنانچہ از دیدن آن شخص خوف و دہشتی در دل ناظرین پدید آید و اگر قدر بسیار بادشاہ ذی شوکت و سطوت در آید در نظرش بسیار ہیبت نماید حتے کہ اندیشہ مند و خائف شود

عمل محبت و عطف قلوب

بگیرد کبریت احمر یک مثقال در چراغدان حدیدی کردہ زیرش آتش افروزند تا بگدازد و نگاہ دارند تا مشتعل شود و بعد گداخت یکمثقال مغز سر آدمی بر آن انداختہ ترک کنند تا آب شود بعدش برداشتہ سرد کردہ در شیشہ نگاہ دارند اگر کسی خواہد کہ از ملکے کام رو اگردد یا از زنی تمتع بردارد باید کہ ازین ترکیب مقدار حبہ بر روش خود بمالد یا در کف دست خود نگاہداشتہ خود را بآن ملک یا آن زن نماید یا بہر دو کف دست و چہرۂ خود مالیدہ خود را بآن نماید بتجربہ رسیدہ است کہ بادشاہ اعطای عظیم و بخشش بزرگ مبذول دارد کہ ہرگز شنیدہ آن نبودہ است و بر آن زن کہ خود را در نظرش آوردہ باشد عجیب و غریب حالتی طاری گردد کہ چارہ ندارد جز خود را بآن رسانیدن کامی از و در یابد فائدۂ دیگر آنکہ ہرگاہ مقدار دو مثقال زیبق بآن ملحق کردہ بآتش نرم گذاردہ حرکت دہند تا مخلوط شود و منعقد گردیدہ سم قاتل گردد ہر کرا مقدار دانگے در شراب طعام مخلوط کردہ خورانند بعلت تشنج مبتلا گردیدہ ہلاک شود

تریاق دافع این سم

وزن دانگے ازین سم با وقیہ خون آدمی و دانگے مایۂ آہو گداختہ تناول کنند مضرت این سم دفع کند و ہمچنین فائدۂ عجیب تر آنکہ دانگے از پیہ آدمی را گداختہ سوراخ بینی و کف ہای دست خود را بآن چرب نمودہ این پیہ را بآن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگے در ظرف کردہ چہار قطرہ روغن کنجد در آن آمیختہ در مجمرہ گذاشتہ خوب گدازند بعد از ذوب

در هر تختهٔ میت و همچنین در هر گوشی دو دو قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود و کرم نیفتد و اصلاً تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام با رونق تمام بماند تا وقتیکه نمک آبی یا شوره یا نمک مشتی بهم باشند که هر یک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست

همچنین در علاج مجنون روغن جوز مثقالے و ازین خلط وزن دانگی را باهم آمیخته گداخته در سوراخهای بینی دیوانه بچکانند هر چند مجنون باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند باذن الله تعالی رفع آن جنون شود و نجات یابد

و همچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال روغن گاو در ظرف پاک کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگ دیگر ازین خلط دران انداخته حرکت دهند تا خلط و گداختن در بینی مجذوم بچکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بعلاج آید اگرچه تمام بدن او متعفن باشد و گوشت اعضا ریخته افتاده باشند [illegible] گوشت پاره تازه و سپید پیدا آید از خواص عجیبه

خواص این خلط آنست که چون چهار مثقال شیر گاو در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا گرم شود چهار دانگ ازین خلط باو ملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط گردد و بعده ممزوج گردد این مجموع را در گوش فرس بچکانند آن فرس را نهایت مهارت و تفطن و تیقظ و خجسته گردد و در هر لشکر که این فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود و اگر احیاناً در ان لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نمایند و دشمن قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس دران معرکه بل در حین ترتیب صفوف قتال نزد پادشاه صف نیاید و اطاعت راکب نکند و سبیل در انهزام و گریز نماید و اگر ظفر از جانب لشکر او باشد بسیار پیش بیاید و بی راکب خود بر آن میدان آید و راکب خود انگیختن نکرده ظفر در میدان جنگ کند و نزاع بر خصم بدید آید بقدرت الله تعالی

	افادات هرمس در فواید لطافت	

وقتیکه [illegible] السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری یا مستقیم و ناظر بود [illegible] بکند وزن دو دانگ ازین خلط در ظرفی انداخته بگدازند و مقدار دو حبه کافور [illegible] در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوه کشند باذن الله تعالی

ازین امراض نجات یابد واگر مقدمہ نزول آب خواہ آب سیاہ خواہ آب مروارید باشد از کشیدن این عرق روشنائی حاصل یابد

قواعد بوم و سام و خنزیر
کہ بعضے را تاثیر حُب و بعضے را تاثیر بغض است

حب بگیرند دماغ بوم وزن دانگی و مقدار دو حبہ زہرۂ خنزیر در ان گداختہ با طعام مخلوط کردہ بخورد کسے دہند کہ در محبت عملی شدید و قوی ست

عداوت۔ زہرۂ بوم یکدانگ را در ظرفے کردہ وزن دو حبہ زہرۂ خنزیر بر و اضافہ کردہ بگذارند وبعد از ان در طعام شخصے کہ مستدعی عداوت او باشند داخل کنند در عداوت عمل شدید ست بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استسقا ست

معالجۂ مجنون

دماغ بوم یکدانگ و مقدار یکدانگ کافور بگیرند و وزن دانگی خون غراب و وزن دو حبہ از ین خلطا باشد قطرہ آب شاہسفرم و بینی مجنونی کہ از معالجۂ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن اللہ تعالیٰ ازالۂ جنون شود

عداوت وزن دانگے خون خوک در ظرفی کردہ مقدار دو حبہ از مرارۂ خنزیر اضافۂ آن نمودہ داخل طعام بہ نیت عداوت بخورد کسے دہند آن شخص بسوئے دشمن دوست خود گردد کہ تشریح راست نیاید

عقد شہوت

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفتہ در ظرفے بگذارند و قطرہ از خون خنزیر بر و افزایند در گل عقد شہوت عجیب و غریب ست

علاج قروح النسان و دواب

یکمثقال پیہ خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایہ نمودہ در ان افگنند و چہار مثقال روغن گاؤ اضافۂ آن کردہ بآتش نرم بگدازند و ہنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دہم جراحت گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحۂ قدیمۂ انسان بگذارند و دلصلاح آید و اگر بقرحۂ پشت دابہ گذارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابہ ریش نشود

عداوت دماغ کلب سود دانگے و دو حبہ دماغ غراب بر و اضافہ کردہ نگاہ دارند استعمالش د

عداوت عمل عجیب کند فائدہ دیگر خون سگ سیاہ با شقاسے افتیمون مسحوق خورد شتاب اوا تاثیر روحانیات مصئون ماند الیضاً اگر گوشت کلب سیاہ با نمک مزاعراض ام الصبیان جدید و قدیم خورند نجات دہد ورفع آن مرض کنند

خواص گربہ سیاہ

اینا صب گربہ بوزن دو دانگی مسحوق کردہ در طعام آمیختہ بخورانند در عداوت عجیب الفعل ست الیضاً زنے را کہ ہرگز بار نگیرد جگر گربہ سیاہ بریان نمودہ بخورانند باذن اللہ تعالی بار گیرد الیضاً سپرز گربہ سیاہ را اگر خشک کردہ بمستحاضہ بندند خون او منقطع شود الیضاً پیہ گربہ سیاہ را با نمک و افتیمون خورانند از شقیقہ و صداع و ام الصبیان ایمن باشد الیضاً غدہ فودی را ہر کہ خشک کردہ نزد خود دارد ہر کسیکہ حاجت خواہد با جابت مقرون شود الیضاً ہر کہ خون ودی را بمقدار او قیہ باوزن یک دانگ مایہ خرگوش خورد نظر ہر سنگی افگند طالب او شدہ خود را باو رساند

خواص پنجم مستنزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بشنو کہ ما خذ این رسالہ علم سیمیا مسمی بہ نتیجۃ و فنا نتیجہ طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنہ کہ مشتمل بر یک مقدمہ و دو فصل ست کتب معتبرۂ این فن مثل شاملین و سر مکتوم و رسائل ہلالیہ و غیر آن ست

مقدمہ
در تعریف علم سیمیا

بدانکہ علم سیمیا مراد ست از علم تسخیرات و آن مسخر ساختن قوای سیارگان و ملائم گردانیدن جنات است بارتکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نہایت شریف ست و تا وقتیکہ استاد کامل بہم نرسد ہرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت نہ نماید کہ بیم و خطر جان ست و چون علم این اعمال بغیر استاد بیکار لہذا اختصار را در این باب اولی انگاشتم

فصل اول
در تسخیر ملائکہ

بروز پنجشنبہ اول ماہ بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک و مطہر دہ آیہ و ہزار بار سورہ قل ہو اللہ احد

بخوانند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز خفتن هزار
بار و در نصف شب هزار بار و بعد از فراغ از ان دو رکعت نماز بگذارد و تا چهارده روز بدین ترتیب
بخواند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و روز پنجشنبه سوم پانزده هزار بار بخواند و بعد از ان هزار
بار این دعا بخواند یا حنان انت الذی وسعت کل شیء رحمة وعلما وصدا بعد این
دعا بخواند اللهم انی اسالک ان تسخر لی خدام هذه القبور الشریفة
من لا اله الا الله محمد رسول الله چون از خواندن دعا فارغ شود دیوار بشگافد و فرشته
بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندهٔ صالح میان من و تو برادری شد بعد از ین هر چه
مرده غیبت مردم مگو هر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت میکن و سورهٔ اخلاص میخوان و گوید
نام من عبد الله است چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و ترا طرفة العین بکه سنلی برسانم و باز
آورم و دیگری بیاید و گوید نام من عبد الاحد است چون قل هو الله بخوانی بیایم و ترا بر کوه زر و طلا
ببرم و چیزهای مخفی ترا اطلاع کنم و سومی بیاید بگوید نام من عبد الصمد است چون قل هو الله
احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و هر کاری که اراده فرمائی بسر انجام رسانم همچنین چهار
چهار کس و رخصت شوند باید که ایام ریاضت جامهٔ سفید پوشد و نان جو با نمک و دانه انگور
سیاه و شکر با دام خورد و همه سیاح خود در آتش نهد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و طریق تسخیرات
سیاره بسیار است و حیات بسیار دشوار است و خوفهای عظیم و هولهای هوش ربا در جنانکاه زمان
واقع میشود لهذا از بیان آن درگذشتم

فصل دوم

تدبیر تسخیر سباع و بهائم

بگیر زبان گربهٔ سیاه و در کفش یا موزه با بین دو چشم نهد بطریقیکه زبان مذکور در میان دو چشم
در کفش محفوظ باشد و این کفش در پا کرده بشهر در آید تمام سباع و بهائم مسخر و مطیع او باشند ایضاً
اگر خواهد که هیچ سگی بروی بانگ نزند و هیچ درندگان از دست خالف باشد بگیر زبان سگ سیاه
و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه نهد همه تابع او شوند هیچ گاه قصد آزار و اذیت او ننمایند فقط

خاتمه در اطلاعات این رساله

نقلاً و مترجمون کتاب هذا مسمی به ذخیرهٔ اسکندرانی گویند عبارتیکه آخر کتاب مذهبی مذکور یافتیم از زبان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطلع برین کتاب بتحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر مساعد تو شود بهره و نصیب روزگار گردد آید و بخت یاری کند و وا نگذارد و ترا حرمان و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد پس اگر هدایت یافتی وازین شجر ثمرهٔ مراد چیدی ملک روی زمین بر هیچ بخواه تو شود و مطالب و مقاصد تو قسمت گردد و بهرهٔ عظیم بردار و باید که بعد از ظفر باین مطالب اعلیٰ و مقاصد اقصی شکر صانع علیم گوئی و در صیانت این آبادی خلایق کمال اجتهاد و سعی تمام و از نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا که مستحق این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنابراین ما امر فرمودیم باخفا و اخفاء آن چنانکه تو دیدی که او را در صندوق ذهبی مخفی کردیم و در دیری چنانکه صفتش شنیدی ودیعت نمودیم پس باید که شکر ما بجا آری و در حفظ آن مساعی جمیله بقدیم رسانی چندانکه نگاه داشت تو این کتاب را بالکلیه سوا آرزو و مقاصد ماست و قبول عهد ما تا آنکه ... راجع شود زیرا که با امر تقدیر و منتقل شدیم از عالم استحاله و تغییر که عالم عناصر ست بعالم بقا دیگر ... ارواح ست ... ما اخلاقی و جسدی نباشد بلکه غرض ما اینست که رداء ... نگاه داشتن و محافظت این کتاب را ابدانی و نا مستحق را بر سر آن اطلاع ندهی چه اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم افسد و جسیم ... والله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع — پس از تماشا طرازی نیرد ان سنحال متعدده کتابان فنون پنجگانه یعنی کیمیا و سیمیا و لیمیا و ریمیا و هیمیا ... تابانه یاد کرده شد لاجواب نادر الوجود مسمی به خواص خمسه که معروف به طلسم اسکندر ذو القرنین ست هماکه این رساله شگرف مشتمل بر پنج علوم بود لهذا مترجم مولوی غلام محمد عثمان خان متخلص به قلیس نامش خواص خمسه معروف به طلسم اسکندر ذو القرنین نهاد رساله مذکور بمقام لکهنؤ بنا بر خواهش طالبان فنون درین مطبع نامی مشهور زمن دیکشه ... منشی نول کشور طبع گردیده فروخت شده اکنون از فرط خواهش شائقین بار سوم بعد نظر ثانی در مطبع موصوف بماه مارچ سنه ۱۸۹۵ع مطابق ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۱۲ هجری بزیور انطباع آراسته شد